

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
الْحٰمِدُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْمُبِينِ

اہل سنت و جماعت

وب سایت اختصاصی اہل سنت و جماعت

www.ahlesonnat.com

منابع فرآگیری عقیده نزد سلف



شناسنامه کتاب

نام کتاب: منابع فرآگیری عقیده نزد سلف
تألیف: عبدالرحمن بن صالح المحمود
تیراژ: ۳۰۰۰
قطع: وزیری
قیمت:
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

فهرست

عنوان

منه

۷	دانستنی‌ها و درآمدهای لازم در بیان شیوه اعتقاد
۹	تقسیم دین به اصول و فروع
۱۰	انواع مردم در پیروی از قرآن و سنت
۱۲	روش عقلی که همه مفاهیم و روش‌هارا تصحیح می‌کند
۱۳	منابع فراگیری نزد سلف صالح
۱۶	اقسام مردم در برابر قرآن و سنت
۱۷	نشانه‌های اساسی در استند و اعتماد بر قرآن و سنت
۱۹	فهم و درک صحابه از نصوص بر درک دیگران مقدم است
۲۱	اجماع یکی از منابع فراگیری
۲۲	عقل موافق با نقل یکی از منابع فراگیری
۲۳	فطرت سالم یکی از منابع فراگیری
۲۴	روش اهل سنت و الجماعت در عقاید برآمده از قرآن و سنت است
۳۲	پرسش‌ها
۳۲	ضوابط گفتگو درباره مسائل عقیدتی
۳۳	فهم سکولاریست‌ها از نصوص
۳۵	رابطه قیاس با منابع تشریع
۳۶	حکم کسی که وفات یافته و عقیده صحیح به او نرسیده است

به نام خدا

تردیدی نیست که شیوه سلف صالح در دینداری و فهم دین شایسته تر و صحیح تر و عمیق تر و سالم تر می باشد، زیرا آنان با وحی زیسته اند، از این رو از همه امت آنان تفسیر قرآن را بهتر می دانسته اند، آری قرآن و پیامبر به برتری آنان شهادت می دهند، بنابراین هیچ کسی حق ندارد برداشت و فهمی که آنان از دین و نصوص داشته اند را مورد عیب جویی قرار دهد و از علم و دانش آنها را خرده بگیرد، و به حق بعدی ها در مقابل آنان چون عقل های کوچکی هستند که در پائین و کنار نخل های سر به فلک کشیده روئیده اند.

دانستنی‌ها و درآمدهای لازم در پیان شیوه اعتقاد

ستایش از آن الله متعال است از او یاری می جوئیم و از او طلب هدایت می کنیم، به راستی هر کسی را که او هایت کند گمراه کننده‌ای نخواهد داشت، و هر کسی را که خداوند گمراه کند هدایتگری نخواهد یافت، و گواهی می دهم که هیچ معبد به حقی جز الله نیست و او انبازی ندارد، و گواهی می دهم که محمد بنده و پیامبر اوست. موضوع سخن ما به یاری خداوند متعال پیرامون شیوه سلف در استدلال و شیوه آنان در فرآگیری مفاهیم اعتقادی، خواهد بود.

همه می‌دانید که قضیه ایمان و حکم نمودن به مومن بودن مردم و ورود آنها به دایره اسلام قضیه‌ای بس مهم و اساسی در حیث بشریت به شمار می‌آید، چرا چنین نباشد و حال آن که خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید: ﴿لَعْنَهُ مَنْ أَغْيَبَهُمْ هَذِهِ الْأَيْمَانُ لَمَنْ كَفَرَ بِهِ اللَّهِ وَمَنْ يَكْفُرُ بِهِ فَأُولَئِكُمْ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (آل عمران: ٧٣) و ﴿إِنَّمَا يُحَرِّمُ اللَّهُ مَا أَنْ�َلَّ بِهِ الْأَنْوَاعُ مِنْ حَلَالٍ إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الْمُنْكَرُ وَالْمُنْجَنَّى عَلَى الْأَنْوَاعِ إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ مَا أَنْدَلَّ بِهِ الْأَنْوَاعُ مِنْ حَلَالٍ إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الْمُنْكَرُ وَالْمُنْجَنَّى عَلَى الْأَنْوَاعِ﴾ (آل عمران: ١٤٢)

آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند. از آنان هیچ روزی و رزقی نمی خواهم و خواهان این نیستم که به من خوراک بدهند. بی گمان الله خود روزی دهنده و دارای توان و نیروست).

پس خداوند متعال آفریده‌ها را برای پرستش و بندگی نمودن او تعالی آفریده است، و به همین منظور و برای آن‌که اتمام حجت کند پیامبران را مبعوث کرده و کتاب‌ها را نازل فرموده است و راه را برای مردم روشن ساخته است، تا جایی که پیامبران ﷺ و در رأس آنان خاتم انبیاء محمد بن عبدالله ﷺ امت‌های خویش بر شاهراهی روشن است رها کرده‌اند، و از این شاهراه فقط کسانی که هلاکت آنها رقم خورده منحرف می‌شوند.

بنابراین مسئله عقیده و تمسک به آن و در پیش گرفتن راه سلف صالح رحمهم الله تعالی مسئله‌ای اجتهادی نیست که هر کس بخواهد به آن تمسک جوید و هر کسی که نخواهد آنرا رها کند، بلکه تمسک به شیوه سلف مسئله‌ای اعتقادی است که زندگی این دنیا انسان را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد و در وضعیت او در قیامت که به پیشگاه پروردگارش می‌ایستد نقش اساسی خواهد داشت. و رسول اکرم ﷺ خبر داده است که امت او به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد که جز یک گروه بقیه همه رهسپار دوزخ خواهند شد، و سپس ایشان ﷺ بیان فرموده که آن تنها گروه رستگار جماعت است یعنی گروهی که بر راه و شیوه پیامبر ﷺ و اصحاب او باشد.

و از آنجا که قضیه پیروی در مفاهیم اعتقادی از سلف صالح رحمهم الله تعالی قضیه بسیاری مهمی است که باید هر مسلمانی به دنبال آن باشد و به آن تکیه زند. از این‌رو سخن امشب ما پیرامون توضیح پاره‌ای از نشانه‌های این شیوه خواهد بود. و قبل از پرداختن به شرح و توضیح بعضی از قضایای آن دوست چند مطلب مهم را به عنوان مقدمه بیان کنم:

تقسیم دین به اصول و فروع

اولین مقدمه این است که نزد بسیاری از اهل کلام و فلاسفه منتبه به اسلام و غیره معروف است که دین به دو قسمت یعنی اصول و فروع تقسیم می‌شود، و می‌گویند این قضیه از اصول دین است و فلان قضیه از فروع دین به شمار می‌آید، بنابراین مسائل اعتقادی را از اصول دین قرار می‌دهند و مسائل احکام شرعی را از فروع دین به حساب می‌آورند، و سپس براساس این تقسیم نتیجه‌گیری‌های متعددی می‌کنند، به عنوان مثال می‌گویند: خطاء در اصول دین ممکن است فرد خاطری را به کفر برساند، اما خطأ در فروع او را کافر نمی‌کند و فقط یک خطای اجتهادی به شمار می‌آید.

همچنین از جهت اثبات، فروع را با خبر واحد اثبات می‌کنند، ولی برای اثبات اصول احادیث رسول اکرم ﷺ را کافی نمی‌دانند و فقط احادیث متواتر و دلایل عقلی را طبق شیوه خود در اثبات اصول مورد استفاده قرار می‌دهند.

ما این کسانی که دین را به اصول و فروع تقسیم می‌کنند، در این مورد خلط مبحث عجیبی ارائه می‌دهند، و تردیدی نیست که این تقسیم آنها از نوآوری‌های است و در زمان پیامبر ﷺ و صحابه و قرن‌های برتر که سلف صالح می‌زیسته‌اند چنین مقوله‌ای نبوده است، به عنوان مثال هر قضیه‌ای که متعلق به ایمان به خدا یا ایمان به پیامبر و روز قیامت و امثال آن باشد را اصول دین می‌شمارند، و هر قضیه‌ای که مرتبط به احکام فروع باشد حتی اگر نماز و زکات و حج و روزه باشد آنرا از فروع دین قرار می‌دهند، و مورد اول را مهم می‌شمارند و مورد دوم را اموری فرعی می‌دانند که اهمیتی ندارد،

اما در حقیقت این تقسیم اشتبه بسیار بزرگی است. چون وقتی جبرئیل نزد پیامبر آمد رسول اکرم ﷺ فرمود: این جبرئیل بود نزد شما آمد تا به شما دینستان را بیاموزد، آنچه رسول خدا در این حدیث از آن به عنوان دین خبر داده شامل اسلام به همراه ارکان پنجگانه آن و شامل ایمان به همراه ارکان ششگانه آن می‌باشد، و همچنین احسان را شامل می‌شود که بالاترین جایگاه دین است و آن یعنی (اینکه خداوند متعال را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند) و آنها

می‌گویند نمز از فروع دین است، اما تردیدی نیست که از اصول دین می‌باشد، یعنی اقرار و پذیرفتن نماز اصلی از اصول دین است و هر کسی منکر آن شود به اجماع علمای کافر است. و همچنین زکات، و نیز حرمت ربا و شراب و زنا و غیره، همه اینها اموری است که از بدیهیات دین می‌باشند، بنابراین از اصول دین به‌شمار می‌آیند و هر کسی آنرا انکار کند و بگوید: خداوند ربا را حرام نکرده، یا بگوید: خداوند شراب را حرام نکرده، یا اینکه بگوید نماز و زکات واجب نیست، قطعاً چنین کسی از دایره اسلام خارج است، پس چگونه می‌توان گفت که اینها از فروع دین هستند و از اصول دین نیستند؟! پس وقتی ما می‌گوئیم: شیوه و روش سلف رحمةم الله در اعتقاد مقصود مفاهیم اعتقادی که مردم از آن سخن می‌گویند نیست و بلکه اصول دین را شامل می‌شود، از این‌رو تقسیم درست این قضايا این است که گفته شود به دو نوع تقسیم می‌شوند: خبر و طلب.

نوع اول خبری است یا از خدا و یا از پیامبر \square و یا خبری است از قیامت و یا دیگر اخبار، همه اینها اخبار نامیده می‌شود.

نوع دوم طلب یعنی اوامر و نواهی، از قبیل نماز و زکات و حج و غیره که خداوند ما را به انجام دادن آن فرمان داده است، و آنچه خداوند ما را از آن نهی کرده، مانند خوردن ربا و شراب و غیره، پس تقسیم درست و مناسب این دین همین است. و در این خیر و طلب اصول و فروع وجود دارد، این قضیه‌ای بود که دوست داشتیم به آن اشاره شود.

أنواع مردم در پیروی از قرآن و سنت

مسئله دوم: اگر کسی اوضاع مردم را بررسی کند خواهد دید که به دو گروه تقسیم می‌شوند، گروه اول کسانیند که براساس شیوه و روش حق در ظاهر و باطن از رسول اکرم \square پیروی می‌کنند.

گروه دوم: کسانیند که مخالف این شیوه هستند، و به حکم و امر خدا و پیامبر □ اعتراض می‌کنند، بنابراین در این مقدمه به انواع کسانی که به فرمان و حکم و شریعت خداوند اعتراض می‌کنند اشاره می‌کنیم، این افراد به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: کسانیند که براساس - شباهات پوچ و باطل که آن امور قطعی عقلی می‌نامند اعتراض می‌کنند، و حال آن که آنچه آنها می‌گویند امور قطعی عقلی نیست بلکه توهمات و خیالاتی بیش نیستند، مانند کسانی که اسماء و صفات خداوند متعال و یا کلیّت قدرت او و غیره با دلایل کلّی انکار می‌کنند، اینها از فلاسفه و اهل کلام و غیره هستند.

گروه دوم: کسانیند که به شریعت و امر الهی اعتراض می‌کنند، و اینها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: کسانی که براساس افکار و قیاس‌های خود که متضمن حلال کردن آنچه خدا حرام کرده یا حرام کردن حلال خدا، و یا اسقاط آنچه او واجب نموده و یا واجب کردن آنچه او تعالی واجب نکرده، می‌گردد، اعتراض می‌کنند، اینان اهل قیاس‌های عقلی فاسدی هستند که خواسته‌اند بوسیله این قیاس‌های فاسد دین را فاسد کنند.

دسته دوم: کسانیند که براساس آنچه ذوق و وجود و خیالات خود به حقایق ایمان و شریعت اعتراض می‌کنند، و صوفی‌ها به این مشهور و معروفند، و معتقدند که این کشف‌ها - که کشف‌های باطلی است - بر حقایق ایمان و شریعت مقدم می‌باشند، و گاهی کارشان به جایی می‌رسد که آنچه را خداوند حلال نموده حرام قرار می‌دهند و آنچه را خداوند حرام کرده حلال می‌شمارند، و این را مقامی از مقام‌های ولایت قرار می‌دهند.

دسته سوم: کسانیند که براساس سیاست‌های ستگرنه‌الی که آنرا بر حکم خدا و پیامبر مقدم می‌دارند به شریعت الهی و فرمان او اعتراض می‌نمایند. همه این دسته‌های مذکور امر و چیزی را بر فرمان خدا و رسول مقدم می‌کنند.

دسته اول وقتی از دیدگاه آنها عقل و نقل تضاد داشته باشد عقل را بر نقل مقدم می‌کنند.

گروه دوم وقتی حدیث با قیاس تعارض داشته باشد قیاس را بر روایت و حدیث مقدم می‌کنند.

گروه سوم وقتی ذوف و وجود و کشف با ظاهر شریعت تعارض داشته باشد ذوق و کشف‌های خود را مقدم می‌کنند.

دسته چهارم که سیاستمدارن باشند می‌گویند هرگاه سیاست با شریعت تضادی داشته باشد سیاست را مقدم کنیم، و این سیاست جایرانه است.

گروه سوم کسانیند که به کاره و تقدير الهی اعتراض می‌کنند، و اینها گمراهترین و جاهل‌ترین مردم هستند.

اعتراضاتی که در مطالب گذشته به آن اشاره نمودیم، اعتراضات کسانی است که می‌خواهند مردم را از دین منحرف کنند، و باورها و سفسطه‌ها را جایگزین دین و شریعت الهی کنند، و می‌خواهند مردم را از محقق نمودن و حاکم قرار دادن شریعت الهی رویگردان کنند، و اساس این دیدگاه همان تقسیم دین به اصول و فروع است، از این‌رو می‌گوئیم که ما دین را به اصول و فروع تقسیم نمی‌کنیم بلکه دین همه دین است، و لتزام به فرمان خدا و شریعت او و التزام به عقیده درست همه یک شیء واحدی است که همه باید به آن پایبند باشند، و جایز نیست که انسان بر این باور باشد که می‌تواند بخشی از آن را رها کند.

روش عقلی که همه مفاهیم و روش‌ها را تصحیح می‌کند

مسئله سوم در این مقدمه این است که از دیرباز و تاکنون همواره گروهی بوده‌اند که برای خود شیوه و روشهای عقلی مقرر کرده‌اند، در قدیم به این روش و متد عقل گرا سوഫستائیه گفته می‌شد که بسیاری از صاحبان فلسفه امروزی به آن پایبند هستند و نیز طرز تفکر و اعتقاد بسیاری از تجددگرایان و غیره می‌باشد، و اینها می‌گویند در حقیقت

حق ثابتی وجود ندارد، بلکه هر کسی که به عقیده‌ای معتقد باشد یا سخنی بگوید، گفته او احتمال دارد که حق باشد و بلکه باید حق باشد و اینها هر امر ثابتی را انکار می‌کنند و می‌گویند چیز ثابتی در دین خدا نیست، بنابراین در امور بدیهی جدال و مناقشه می‌کنند، و دعا می‌کنند که همه چیز را می‌دانند، و از دیدگاه آنان حق مسئله‌ای نسبی است و چیزی است که هر کسی با چشم خود می‌بیند، و این قضیه را زیاد مطرح می‌کنند و می‌گویند: چرا می‌گوئیم که به مذهب سلف صالح بر می‌گردیم؟ چرا می‌خواهید ما را به آن دوران بازگردانید؟ شرایط متفاوت است و اوضاع فرق می‌کند، و از این رو حقایق نیز فرق می‌کند، بنابراین افراد این گروه گمان می‌برند که هر کسی هر عقیده و فکری داشته باشد، می‌تواند عقیده و فکر او صحیح باشد، و بسیاری از سکولاریست‌ها و تجددگرایان و غیره را می‌بینیم که اینگونه فکر می‌کنند و می‌گویند: هر آنچه از سرزمین اسلامی نشأت می‌گیرد اسلامی و حق است و باید آنرا تصدیق کرد و باید در آینده زندگی ما روش و شیوه ما قرار گیرد، حتی اگر کفر و شرک و الحاد باشد. و این قضیه را همواره و همیشه مطرح می‌کنند و باید علماء و طلاب و دعوتگران به راه خدا، متوجه و بیدار باشند، پس قضیه بازگشت به شیوه و روش سلف صالح رحمهم اللہ تعالیٰ قضیه دین و عقیده است، و مسئله‌ای اجتهادی نیست.

منابع فراگیری نزد سلف صالح

بعد از بیان این سه مقدمه هم‌اکنون می‌پردازیم به شیوه و روش سلف صالح در فراگیری و منبع آن نزد آنها.

قرآن و سنت منبع فراگیری مفاهیم اعتقادی و دینی نزد اهل سنت و الجماعت است. اولین قضیه بدیهی در این موضوع این است که منبع فراگیری نزد اهل سنت و الجماعت قرآن و سنت است، پس قرآن و سنت رسول اکرم □ منابع اساسی این عقیده می‌باشند، و برای هیچ انسانی که ادعای اسلام و ایمان می‌کند جایز نیست که این دو منبع را مورد عیب‌جویی قرار دهد، یارهایشان کند، چنان‌که دلایل زیادی به این مطلب

همگی از سوی بودگان مان است»،
جز الله تأویلش را نمی داند. حتی دانشمندان توانا و خبره می گویند: ما به آن ایمان داریم؛
فتنه انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیات متشابه بر می آیند؛ حال آنکه کسی
دیگر، آیات متشابهند. کسانی که در دلهایشان کجی (و میل به باطل) وجود دارد، برای
از آیاتش، آیات روشن و مشخصی هستند که اصل و اساس این کتاب‌اند و برخی
از ۱۰۰ حکایت (آل عمران/۷) «او، ذاتی است که قرآن را برابر نازل کرد؛ بخشی

و این دلیلی است براینکه هر کسی بر قرآن و سنت تکیه کند و از دایره آن دو بیرون نرود، راه حق را در پیش گرفته است، و هیچ انسانی اختیار ندارد که هر راهی را

و در سنت احادیث زیادی در این مورد از رسول اکرم □ نقل شد که بیانگر این است که پیروی از شریعت او واجب است، و خداوند به پیامبر قرآن و همانند آن را دده است و رسول خدا □ از روی امیال و هوای نفس سخن نمی گوید بلکه آنچه او می گوید وحی است که به او وحی می شود.

پس تمسک به قرآن و سنت مسئله‌ای اساسی و مهم است، و منبع اساسی فراگیری اصول و فروع این عقیده می‌باشد، و سلف صالح رحمهم الله کامل‌ا در برابر قرآن و سنت تسليم بودند، وقتی از زهری رحمه الله تعالی در مورد گفته رسول اکرم ﷺ که می‌فرماید: (هر کسی گریبان چاک کند از ما نیست) پرسیدند؟ امام زهری سخن معروفش را گفت: علم نزد خداست، و بر پیامبر رسانند و بر ما پذیرفتن است. پس آنچه قرآن و سنت می‌گوید کسی حق ندارد که به دلخواه خود آنرا انجام دهد یا ندهد بلکه باید انجام بدهد، و خداوند در کتاب خود می‌فرماید: لَعْنَ حِلْمٍ لَعْنَ حِلْمٍ لَعْنَ حِلْمٍ

مؤمنی نیست که چون الله و پیامبرش به کاری حکم دهند، برای آنها در کارشان اختیاری باشد».

پس هیچ کسی اختیاری ندارد، و بلکه گزینه و آنچه باید انتخاب شود همان است که قرآن و سنت می‌گوید، از این رو سلف صالح راه قرآن و سنت را در پیش گرفتند، و ما هم اگر می‌خواهیم امت اسلامی به افتخار و عزت گذشته بررسد باید راه قرآن و سنت را در پیش بگیریم، و خداوند یاری کردن دینش را تکفل نموده وقتی ما آن را یاد می‌کنیم، چنان‌که می‌فرماید: حَمْدُ اللّٰهِ وَحْدَهُ وَلَا شَرِيكَ لَهُ حَمْدٌ لِلّٰهِ حَمْدٌ لِلّٰهِ حَمْدٌ لِلّٰهِ

حکی، بر عهده‌ی ماست.»

با نشانه‌های آشکار نزدشان آمدند و آن‌گاه از مجرمان انتقام گرفتیم. و یاری مؤمنان،
 #لائِلَهَ لَيْلَهُ (روم/۴۷) «و پیش از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم؛ پس

و یاری خداوند زمانی تحقق می‌یابد که ما دین او را یاری کنیم، و یاری کردن دین با تمسک به قرآن و سنت انجام می‌شود.

اقسام مردم در پرایر قرآن و سنت

مردم در تعامل با این دو منبع - قرآن و سنت - به چند دسته تقسیم می‌شوند، گروه اول کسانیند که در ظاهر و باطن آنرا می‌پذیرند، و هر آنچه قرآن می‌گوید آن در ظاهر و باطن قبول می‌کنند، و اینها به دو گروه تقسیم می‌شوند، اهل فقه و فهم و اهل حفظ و روایت. گروه دوم قرآن و سنت را در ظاهر و باطن تکرار می‌کنند، و اینها نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند، دسته‌ای حق را شناخته اما به خاطر حسادت خود ایمان را نمی‌پذیرد، و از پیروی کردن از قرآن و سنت اباء می‌ورزد، گروه دوم پیروان اینها هستند.

گروه سوم کسانیند که در ظاهر قرآن و سنت را می‌پذیرند اما در باطن آن را رد می‌کنند، و اینها منافقان هستند که اعلام می‌دارند که مومن هستند و نمی‌خواهد به جای قرآن و سنت چیزی دیگر باشد، اما در باطن با قرآن و سنت مبارزه می‌کنند، و با دعوتگرانی به قرآن و سنت دعوت می‌دهند مبارزه می‌نمایند، خداوند متعال می‌فرمایید:

نیز **تکمیل** و **تحسن** (بقره/۱۴) «و هنگامی که با مؤمنان، روی رو می‌شوند، می‌گویند:

(ما نیز همانند شما) ایمان آورده‌ایم؛ و چون با شیاطین و دوستان گمراهشان، تنها می-

شوند، می‌گویند: ما با شما هستیم و تنها (مؤمنان را) به استهزا و ریشخند می‌گیریم.»

گروه چهارم کسانیند که در باطن آن را می‌پذیرند اما در ظاهر آن را انکار می‌کنند، این وضعیت گاهی در بعضی جاهها و در بعضی اوقات برای مستضعفان پیش می‌آید، چنین کسانی نمی‌توانند اسلام را اظهار کنند، و شاید مجبور باشند که بگویند مسلمان نیستند با اینکه در حقیقت مؤمن راستین هستند، و این وضعیت در بردههایی در تاریخ اسلامی ما روی داده است، در اندلس وقتی نصارا به مسلمانان آن جا حمله کردند آنان را مجبور کردند که اعلام کنند که مسیحی هستند، و اینجا بود که مسلمین در آن جا اظهار نصرنیت می‌کردند و فرزندانشان را به کلیساها می‌بردند و وقتی به خانه‌هایشان باز می‌گشتند در خلوت به فرزندان خود قرآن و سنت رسول اکرم ﷺ را می‌آموختند، و این مصیتی بود که امت اسلامی به آن گرفتار آمد و توضیح آن مفصل است.

نشانه‌های اساسی در استند و اعتماد بر قرآن و سنت
باید دانست که اعتماد و تکیه بر قرآن و سنت نشانه‌های اساسی دارد، و نخستین این
نشانه‌ها این است که ایمان جز با آن تحقق نمی‌یابد.

دوم اینکه عقلهای بشری نمی‌تواند خود معارف و دانستنی‌ها را دریابد، پس التزام و اعتماد بر خبر راستین لازم است.

سوم اینکه باید دانست که رسول اکرم □ در همه آنچه از سوی خدا به مردم می‌رساند معصوم است.

چهارم اینکه باید بدانیم که امکان ندارد نصوص قرآن و سنت با یکدیگر در تضاد باشند، و ممکن نیست نصی بیاید و نصی دیگر را نقض کند و برخلاف آن بشد؛ چون همان‌طور که قبلًا گفته شد نصوص قرآن و سنت دو نوع هستند: یا اخبار می‌باشند یا اوامر و نواهی هستند، در خبر دادن اینگونه نیست که نصی با نصی دیگر مخالف باشد، اما اوامر و نواهی احکام شرعی هستند که ممکن است گاهی منسوخ شده باشند، و اجتهداد علماء در آن متفاوت است همان‌طور که صحابه در آن اختلاف کردند و این حکمت خداوند متعال است، اما ممکن نیست که در یک وقت رسول خدا دو سخن متضاد گفته باشد، و بلکه نصی بر امر مشخصی دلالت می‌کند و به آن دستور می‌دهد و بعد از آن خداوند یا پیامبر □ آنرا منسوخ می‌کند، اما اینکه دو نص متعارض باشد هیچگاه چنین نمی‌شود.

و در پایان بحث این دو منع، دوست دارم به طرحی که بعضی از بیماردلان از قبیل سکولاریست‌ها و غیره مطرح می‌کنند اشاره کنم، و نشانه‌های این فکر و طرح هم‌اکنون عرض اندام کرده است، و آن این است که اینها پرچم بازگشت به قرآن و سنت را بلند می‌کنند اما بدون بازگشت به فهم سلف از قرآن و سنت، کلمه حقی را می‌گویند و هدفشان از آن بطل است، چون می‌دانند که نمی‌توانند به قرآن و سنت حمله کنند، و نمی‌توانند عقیده را کاملاً دور بیندازنند، چون آن وقت این کارشان ارتدادی بی‌پرده خواهد بود و رسوا خواهند شد، بنابراین به شیوه‌ای دیگر پناه برده‌اند که می‌خواهد از طریق آن شریعت و عقیده ما را نابود کنند.

این اندیشه می‌گوید باید به قرآن و سنت بازگردیم و آنرا براساس وضعیت کنونی و معاصر خودمان بفهمیم و به فهم و برداشت سلف و فهم علمای گذشته و اصول و

قواعدی که مقرر کرده‌اند توجه نکنیم، و اینگونه ما به قرآن و سنت مراجعه می‌کنیم و مفاهیم آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و به هر نتیجه‌ای که رسیدیم بر آن اتفاق کرده و به همان عمل می‌کنیم. اما کار یعنی اینکه ما از همه تاریخ و سرمایه بهجا مانده علمی در فهم قرآن و سنت و توضیحات آن دست بکشیم، و فهم جدیدی را شروع کنیم، و این برداشت و استنباط جدید را چه کسی می‌کند؟ هر کسی که می‌خواهد قرآن و سنت را بفهمد می‌تواند آن را بفهمد و از آن برداشت کند، عالم و جاهل بی‌سواد و ملحد و بی‌دینی که قرآن و سنت را نمی‌تواند همه اینها می‌توانند قرآن و سنت را تفسیر کنند، تردیدی نیست که چنین فکری بسیار خطرناک است، و در مطالب بعدی شاید به بخشی از ابعاد آن اشاره کنیم.

فهم و درک صحابه از نصوص بر درک دیگران مقدم است

قضیه دوم در پیوند با منابع فراگیری نزد اهل سنت و الجماعت این است که صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین دین را از پیامبر ﷺ به دیگران رسانده‌اند، از این رو درک و برداشت آنها از نصوص بر فهم و برداشت دیگران مقدم است، و این نتیجه قضیه اول است و با آن پیوند محکمی دارد، اصحاب رسول خدا ﷺ برای فهمیدن قرآن و سنت و اجرای آن بیش از همه می‌کوشیدند، بنابراین صحابه در تطیق و اجرای قرآن و سنت بهترین نمونه بوده‌اند، و آنان ویژگی‌های متعددی داشته‌اند، و یکی از مهم‌ترین آن ویژگی‌ها جدیّت و تلاش آنها در فهمیدن سخنان پیامبر ﷺ بود، تا جایی وقتی یکی از آنها از پیامبر سخنی نقل می‌کند می‌گوید: با گوش‌هایم شنیدم، و به خطر سپردم، و با چشمانم دیدم وقتی رسول اکرم ﷺ این سخن را می‌گفت. همچنین در مورد اشکالاتی که برایشان پیش می‌آمد از رسول اکرم ﷺ می‌پرسیدند، وقتی ابوهیره ﷺ از رسول خدا ﷺ پرسید و گفت: (ای رسول خدا! روز قیامت چه کسی به برخوردار شدن از شفاعت تو از دیگران مقدم‌تر خواهد بود؟ رسول خدا ﷺ به او گفت: می‌دانستم ای ابا هیره که هیچ کسی به پرسیدن از این سخن از تو اولی تر نخواهد بود، چون علاقه زیاد تو را به فراگیری حدیث می‌بینم) و همچنین صحابه سنت را تکرار می‌کردند، و

عائشه □ همسر پیامبر (ص) اگر چیزی می‌شنید که آن را نمی‌دانست به سنت مراجعه می‌کرد تا آن را بداند، چنان‌که بخاری آمده است.

و انس بن مالک □ می‌گوید: (نزد پیامبر □ بودیم و حدیث می‌شندیم، وقتی بلند می‌شدیم آن حدیث را برای یکدیگر می‌گفتیم و تکرار می‌کردیم تا اینکه آن را حفظ می‌نمودیم).

پس صحابه □ با نهایت جدیت می‌کوشیدند که از رسول خدا فرا بگیرند، و مقصود او را درست بفهمند و آن را اجرا کنند، خواه قرآن بود یا حدیث رسول خدا □، و خداوند قوت حافظه را به صحابه عنایت کرده بود، و رسول خدا برای بعضی دعا نمود، و آنان □ در روایت حدیث از رسول خدا □ به شدت احتیاط می‌کردند، و این نزد علمای حدیث معروف است، و نتیجه‌ای که باید به آن برسیم عبرت است از اینکه: فهم درست قرآن و سنت در قضایای اعتقادی و فروع فهم و برداشت سلف □ است، و هر گونه فاصله و جدایی از این فهم گمراهی آشکار و گشودن درهای اندیشه‌های قرامطه و رافضه و عقل‌گرها و فلاسفه و معتزله و تاویل‌کنندگان است. و علمای گذشته و حال سلف بر همین تاکید کرده‌اند - یعنی فهم و مطالب نصوص را باید از سلف رحتمم الله فرا گرفت - حتی امام ابوحامد غزالی که به تصوف و پرداختن به علم کلام معروف است در آخر به حدیث بازگشت. این مرد که کتاب‌هایش معروف است و بدعت‌های زیادی در آن وجود دارد، در آخر عمرش به حدیث و مذهب سلف بازگشت و تاکید کرد که مذهب سلف حق است، و باید هم‌چنین باشد، چون ما باید چند اصل را بپذیریم که عبارتند از:

۱- رسول اکرم □ به آنچه صلاح اوضاع مردم در زندگی دنیا و آخرت وابسته به آن است، را از همه بهتر می‌دانست.

۲- رسول خدا □ همه آنچه را که در رابطه با اصلاح زندگی دنیا و آخرت مردم به او وحی می‌شد همه را بدون آن که چیزی را پنهان کند، رسانده است، و ایشان بیش از همه

به بهبود یافتن اوضاع مردم و راهنمایی کردن آنها به سوی آنچه دنیا و آخرت آنها را سامکان می‌بخشد، می‌کوشید.

۳- کسانی که همواره همراه ایشان □ بودند، و معانی سخنان ایشان □ را بهتر از دیگران می‌فهمیدند و اسرار آنرا در ک می‌کردند، صحابه بودند.

۴- غزالی در آخر عمر به این پی بردا - صحابه در طول زندگی خود هیچگاه مردم را با تأویل فرا نخواندند، و اگر تاویل از دین می‌بود شب و روز به آن می‌پرداختند، و فرزندان و خانواده خود را به آن فرا می‌خواندند.

پس با توجه این اصول می‌دانیم که حق همان چیزی است که آنها گفته‌اند و راه درست همان است که آنان رفته‌اند.

و این نتیجه تجربه یکی از برجسته‌ترین علمای اهل کلام و تصوف است که بعد از دهها سال تجربه تاکید می‌کند که مذهب سلف حق است و غیر از آن حق نیست، پس آیا نباید عقل گرایان نظرهای پوچ و قیاس‌های عقلی را وارد دین ما بکنند، تجربه چنین کسانی را در ک می‌کنند؟!

اجماع یکی از منابع فراگیری

منبع سوم از منابع فراگیری عقیده اجماع است، و اجماع یعنی آنچه در یکی از زمان‌ها مسلمین بر آن اجماع کرده‌اند، وقتی بر امری اجماع شد هیچ کسی به هیچ عنوان حق مخالفت با آن را ندارد، شاید کسی بپرسد: آیا مسائلی که مسلمین بر آن اجماع کرده‌اند زیادند؟ می‌گوئیم: بله، مسائلی که مسلمین بر آن اجماع کرده‌اند مسائل واضح و مشخصیمی‌باشند و علماء آنرا ذکر کرده‌اند، پس آنچه علماء بر آن اجماع کرده‌اند. کسی حق مخالفت با آن را ندارد، چون اجماع علماء مبنی بر قرآن و سنت است، یعنی اجماع آنها از دلیلی نشأت گرفته، از این‌رو کسی حق مخالفت با آن را ندارد، بعضی از اهل کلم اجماع را منحصر در مسائل فروع قرار داده‌اند و در مورد مسائل اصول می‌گویند: اجماع در آن وارد نیست، علت این است که آنها بر این باورند که می‌توان

دلایل عقلی را وارد باب عقاید کرد، پس وقتی دلایل عقلی می‌توان وارد آن شود اجماع در آن انجام نمی‌شود و این اشتبه است، چون اجماع خواه بر امور اعتقادی یا امور شرعی باشد اجماع است و کسی حق مخالفت با آن را ندارد، و مسئله اجماع این نظریه را که ما باید به قرآن و سنت مراجعه نکنیم نه به آنچه علماء می‌گویند، کاملاً رد می‌کند، و کسانی که چنین باوری دارند در مورد اجماع چه می‌گویند؟ آیا در مورد آنچه سلف بر آن اجماع کرده‌اند می‌گویند آن را کنار می‌گذاریم و اجماع را نقض می‌کنیم و دیدگاه‌های جدیدی ارائه می‌دهیم؟! یعنی فقط یکی از پیامدهای خطرناک این دیدگاه است.

عقل موافق با نقل یکی از منابع فراگیری

منبع چهارم دلایل عقلی است، باید بدانیم که بسیاری از مردم چنین فکر می‌کنند که مذهب سلف یعنی مراجعه به قرآن و سنت فقط از طریق روایت، و امور عقلی در آن دخالتی ندارد، چنین فکری اشتباه است.

سلف رحمه‌الله برای فهمیدن قرآن و سنت به خود قرآن و سنت استفاده می‌کنند، اما نه به این معنی که عقل در این قضیه دخالتی ندارد؛ بلکه آنها می‌گویند اگر در ظاهر عقل و نقل در تعارض قرار گرفتند - که در حقیقت ممکن نیست که در تعارض باشند - باید نقل بر عقل مقدم شود چون نقل سالم‌تر است، و عقل که متكلمان و فلاسفه و غیره ادکا می‌کنند که در امور اعتقادی و دین و ایمان به عنوان منبعی مستقل از آن استفاده می‌شود، در تعریف آن اتفاق نظر ندارند که عقل چیست: آیا عقل غریزه‌ای است که انسان را از حیوان متمایز می‌کند؟ یا عقل علوئی قطعی است که همه آنرا تصدیق می‌کنند مانند اینکه می‌گویند یک نصف دو است و کل از جزء بزرگتر است؟ یا اینکه عقل به علوم نظری گفته می‌شود که با نظر و استدلال به دست می‌آید؟ و عقل نزد اینها چیست؟ و در تعریف عقل آنها اختلاف بزرگی دارند، و این اختلاف سبب شده تا دیدگاهها و آرای متضادی در این مورد داشته باشند، از این‌رو سلف رحمه‌الله به عقل نقش مناسب را داده‌اند و عقل را فراتر از جایگاهش قرار نمی‌دهند و همانند این

منحرفان آن را مستقل قرار نمی دهند و نیز از کسانی نیستند که عقل را کاملاً ملغی بدارند، بلکه عقل را در جایگه درست آن قرار می دهند. ابن قتیبه در کتابش تاویل مختلف الحدیث با بیان گمراحتی اینان می گوید: با توجه با ادعای آنها که می گویند قیاس را می دانند و الات نظر و فکر را فراهم می آورند، باید اختلاف نمی کردند همان طور که مهندسین و حساب گران اختلاف نمی کنند چون الات و ابزار آنها فقط بر یک عدد و یک شکل دلالت می کند، پس چرا اهل کلام و فلسفه بیش از همه مردم دچار اختلاف هستند، و دو تا از آنها بر امری از امور دین اتفاق ندارند؟! پس اگر عقل در امور دین مستقل باشد، چنین چیزی به انحراف در دین می انجامد.

سلف رحتمهم الله همان طور که در قرآن و سنت آمده به نقلی استند می کنند که همراه با دلایل عقلی آمده است، و خداوند متعال مثال‌ها را زده و به ما فرمان داده که از امت‌های گذشته درس بگیریم، چون آن امت‌ها وقتی با فرمان خدا و رسول او مخالفت کردنده به سرنوشت‌هایی آنچنانی گرفتار آمدند، و ما هم اگر کارهای آنها را انجام دهیم و با فرمان خدا و رسول مخالفت کنیم آنچه بر آنها آمده بر ما نیز خواهد آمد. همچنین خداوند متعال دلایل زنده شدن پس از مرگ را با دلایل عقلی بیان کرده، و در این مورد مثال‌هایی زده که برای انسان روشن می کند که خداوند متعال برای زنده کردن مردها تواناست، و مردم باید روزی به سوی خدا باز گردند.

فطرت سالم یکی از منابع فراگیری

منبع اخیر فطرت سالمی است که خداوند مردم را بر آن سرشته است، بنابراین همه مردم بر ایمان درست سرشته شده‌اند، چنان‌که پیامبر می‌فرماید: (هر نوزادی بر فطرت به دنیا می‌آید، آنگاه پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا مسیحی یا مجوسي می کنند) و فطرت در اینج یعنی اسلام، از این‌رو اگر کودک را به فطرتش رها کنند از مومنان مسلمان خواهد بود، اما اگر کسانی باشند که او را تحت تاثیر خود قرار دهند، آنگاه همان‌طور که رسول اکرم خبر داده پدر و مادرش او را یهودیس یا مجوسي خواهند

ساخت، و این قضیه خیلی مهم است؛ چون خداوند سرشت بندگان خود را به گونه‌ای قرار داده که چیزهای را با ساده‌ترین دلایل می‌فهمند، بادیهنشین براساس دلایل فطرت به وجود خداوند متعال استدلال می‌کند، چون فطرت دلالت می‌کند که این جهان هستی باید آفریننده‌ای داشته باشد، و سرگین شتر بر وجود شتر دللت می‌کند، و رد پا نشانه آن است که کسی از آنجا رفته است، زمین و امواج و آسمان آیا بر خداوند حکیم آگاه دلالت نمی‌کند؟! فطرت دلالت می‌کند که انسان پروردگارش را بالا بجوید، و هرگاه انسان در کاری از کاره دست نیاز به سوی خدا دراز کند چشم به آسمان می‌دوزد، و این فطرتی است که خداوند بندگان خود را بر آن سرشته است، و بلکه فطرت بر توحید الوهیت دلالت می‌کند؛ چون انسان وقتی باور داشته باشد که خداوند آفریننده یکتاست و تنها اوست که روزی می‌دهد، و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند، و همه کارها به او باز می‌گردد، و همه چیز فقط در دست اوست، هرگاه انسان به این امور باور داشته باشد باید به این نتیجه برسد که این معبد آفریننده روزی‌دهنده، زنده کننده و میراننده باید فقط او عبادت شود و شریکی با او قرار داده نشود، و محبت و توکل و کرنش و هراس فقط از او و برایاو باشد...

و دیگر عبادت‌ها باید فقط برای الله متعال انجام شود، پس چگونه انسانی که نمی‌تواند برای خود سود و زیانی بیاورد به صورت عبادی مورد محبت قرار می‌گیرد و بر او توکل می‌شود، و این قضایای فطری برآنچه قرآن و سنت آورده دلالت می‌کند، از این رو فطرت و عقل سالم آنچه را که در قرآن و سنت پیامبر ﷺ آمده تائید می‌کند، و امکان ندارد که در قرآن و سنت چیزی بیاید تا که با این خردگان صریح و فطرت‌های سالم مخالف و متضاد باشد.

روش اهل سنت و الجماعت در عقاید پرآمده از قرآن و سنت است
 بعد از این ارائه گذار و سریع منابع فراگیری عقیده، به قضیه اعتقادی دیگری می‌پردازیم که مرتبط با آن است، و آن این است که شیوه و روش اهل سنت و

الجماعت در عقاید باید برآمده از قرآن و سنت باشد که امور خبری می‌باشند و ایمان به آن و عمل در پرتو آن واجب است، و همچنین استدلال شرعی بر احکام شرعی باید مبتنی بر شیوه واضح و روشنی باشد، و نباید کسی بگوید که فروع هستند، می‌گوئیم حتی اگر فروع باشند باید شیوه استدلال بر آن مطابق روش سلف صالح باشد، و استدلال شرعی در مورد احکام فرعی نیست بلکه اصولی است، پس وقتی قضایایی می‌آید که به عبادت و یا به مر عاملاتی ما یا به امور زندگی ما مرتبط است، حکمی که خداوند در مورد آن بر ما واجب کرده است را چگونه استنباط کنیم؟

باید روشنی شرعی وجود داشته باشد که سلف در پیش گرفته‌اند، و هیچ کسی حق ندارد از آن منحرف شود، و این همن قضیه وجوب داور قرار دادن قرآن و سنت رسول خدا است، و داور قرار دادن شریعت اسلامی امری فرعی نیست و بلکه امری اصولی است، بنابراین وقتی می‌گوئیم روش و منهج سلف صالح در عقاید معناش این نیست که فقط آنچه متعلق به ایمان به خدا و ایمان به اسماء و صفات خدا یا ایمان به پیامبر مدنظر باشد، بلکه روش استدلال شرعی با آن پیوند ریشه‌ای دارد، چون همه مردم باید به هنگام اختلاف به قرآن و سنت پیامبر مراجعه کنند، و خداوند متعال در آیات متعددی این را بیان کرده، چنانکه می‌فرماید: ﴿كَحُكْمٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ لَا يَنْهَا إِلَهٌ وَّ لَا حُكْمٌ لِّإِلَهٌ شَّرِيكٌ لَّهٗ﴾ (ماهده/۴۴) «کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، کافرند.»

و در آیه دوم می‌گوید: ﴿كَحُكْمٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ لَا يَنْهَا إِلَهٌ وَّ لَا حُكْمٌ لِّإِلَهٌ شَّرِيكٌ لَّهٗ﴾ (ماهده/۴۵) «حکم نکنند، ستمکارند.»

و در آیه سوم می‌گوید: ﴿كَحُكْمٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ لَا يَنْهَا إِلَهٌ وَّ لَا حُكْمٌ لِّإِلَهٌ شَّرِيكٌ لَّهٗ﴾ (ماهده/۴۷) «اهل انجیل باید مطابق احکامی حکم کنند که الله #الله حکم ایشان را بخواهند»

در آن نازل نموده است. و کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نمی‌کنند، فاسق و بیدکارند.»

پروردگارت آنها ایمان ندارند تا آنکه تو را در اختلافاتشان به داوری بخوانند و از داوری تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند.»

و در کشورهای اسلامی گاهی فراخوانهایی علمی و گاهی پنهانی برای داور قرار ندادن شریعت خدا انجام می‌شود، و در بعضی از کشورها این قضیه به صورت علمی طرح می‌شود که آیا شریعت منبع اساسی است یا یکی از منابع می‌باشد؟ و در بعضی از کشورها این سکولاریستها و غیره جرأت چنین طرح آشکاری را ندارند. از این‌رو به دنبال طرح‌ها مخفیانه دیگر می‌روند، و در این راستا از وسیله‌های مختلفی استفاده می‌کنند، و قبلًاً گفتیم که یکی از وسیله‌هایی که در راستای این هدف استفاده می‌کنند این است که می‌گویند باید به قرآن و سنت بدون فهم سلف صالح مراجعه کرد، و این یعنی بازگشتی نو، با وضعیتی جدید، و ارائه‌ای جدید و شاید هم به ارائه دید جدیدی سازحامت.

و از جمله راههایی که برای هدف خود استفاده می‌کنند این است که ادعا می‌کنند که استنباط احکام شرعی مختص علمای مجتهد نیست، و بلکه همه مردم یا هر کسی که می‌خواهد بیندیشد و از قرآن و سنت پیامبر ﷺ استنباط کند می‌توانند دست به چنین کاری بزنند، و علمای مجتهد و جاهلان و کسانی که دانشی در مورد کتاب و سنت پیامبر ﷺ ندارند همه می‌توانند استنباط کنند، و این درآمد خطرناکی است، چون این یعنی حکم شرعی و تطبیق آن و فتوا دادن به آن آنگونه در تاریخ اسلام و امت اسلامی

مختص گروه علمای مجتهد بوده، نخواهد بود و از اینه به دیگران منتقل می‌شود، و آن جاست که هرج و مرج بی‌پایانی پدید خواهد آمد.

و همچنین بعضی از اینها شیوه دیگری دارند که شبیه شیوه کسانی است که به دنبال رخصت‌ها و آسانی‌ها هستند، اینها می‌گویند در هر مسئله‌ای علما اقوال زیادی دارند و ما می‌توانیم به هرقولی که بخواهیم تمسک بجوئیم، و اگر شما مسئله‌ای را طرح کنی، به شما می‌گوید: فلاتنی در این مورد چنین گفته... و فلاتنه چنین گفته... و فلاتنی چنین گفته... و ما به هر نظری از نظرها تمسک بجوئیم درست است، چون نظر بعضی از علماست، این یعنی انسان دنبال مسائل شاذ و اقوال شاذ علما و اقوال مرجوحی که مخالف دلیل صحیح است، برود؛ به بهانه اینکه نظریه بعضی از علما می‌باشد، و این قضایا و مسایل به اصول مبدل شوند، و این روش بسیار خطروناکی است، چون انسان باید بر دلیل اعتماد کند، و هرگاه دو قول یافت یا دو قول به او ارائه شد باید از دلیل هر یک پرسد و به دنبال دلیل باشد، و اگر فردی عامی بود از عالمی از علما که معتمدتر و به قرآن و سنت آگاه‌تر باشد تقليد کند، اما اینکه قضیه برای هر کسی که می‌خواهد رها شود تا خود فتوا دهد و بگوید و هر مسئله‌ای که در کتاب‌ها یافت می‌شود مورد اعتماد قرار گیرد و به آن عمل شود، می‌گوئیم نه، بلکه روش درست رفتن به دنبال دلیل است، و ترجیح اقوال علما در پرتو اصولی است که علمای سلف مقرر کرده‌اند.

مهم این است که سکولاریست‌ها و پیروانش می‌خواهند از درون شریعت الهی را نابود کنند، و می‌خواهند در نهایت قضایا را به گونه‌ای که طرح دموکراتیک می‌نامند برای مردم مطرح کنند، و آنگاه گفته شود: نظر شما در فلن قضیه چیست؟ رأی گیری کنید! و آنگاه ما مردم را جمع می‌کنیم و رأی گیری می‌کنیم اگر پنجاه و پنج درصد یا شصت درصد به نظریه دیگری رأی دادند همان را انتخب می‌کنیم حتی اگر با دلیل و شریعت مخالف باشد... .

در صورتی که روش درست در این مورد این است که به هنگام اختلاف امور به قرآن و سنت بر گردانده شود، و با ارجاع قضایا به علمای مجتهد عامل کار ارجاع به قرآن و سنت تحقیق می‌پابد،

و به آرای و دیدگاهها مردم جاہل و عوام ارجاع نمی شود.

می گوید: و در این آیات انواعی از درس‌ها و عبرت‌هاست که بیانگر این است که هر کسی غیر از قرآن و سنت را داور قرار دهد گمراه و منافق است گرچه ادعا کند که می خواهد کار درستی انجام دهد.

و اگر از کسانی که اهل سیاست‌های ستگرانه‌ای هستند که مخالف قرآن و سنت است پرسی، می‌گویند: سیاست و امور درست نمی‌شود مگر با این چیز، حتی اگر آن چیز مخالف قرآن خدا و سنت پیامبر ﷺ باشد.

شیخ الاسلام می گوید: گرچه ادعا کند که می خواهد بین دلایل شرعی و بین آنچه از بعضی از طاغوتیان مشرک و اهل کتاب فرا گرفته اند و آنرا عقليات می نامند، هم آهنگی ایجاد کند.

از این رو علمای اسلام رحمهم الله بیان کردند که هر کسی که می‌خواهد در مسند قضوت و افتاء فرار بگیرد باید دارای چند صفت باشد، که برخی عبارتند از: اسلام، تکلیف، عدالت، سپس گفته‌اند از اهل اجتهاد باشد و اجتهاد شامل چند چیز است که هم

عبارتند از: او.ل علم به قرآن و سنت و احکامی که متعلق به آن است، تشخیص ناسخ و منسوخ قرآن، و تشخیص ناسخ و منسوخ حدیث، و تشخیص حدیث صحیح و ضعیف... تا آخر.

۲- دانست زبان عربی.

۳- آگاهی از اصول فقه که از اصول استدلال است، تا مفتی براساس اصل مقرر شده‌ای فتوا بددهد نه بر ادعا، و نه براساس آرای عقلی محض.

و همچنین صفاتی برای کسانی که در مسند قضاؤت و افتاء قرار می‌گیرند بیان کرده‌اند که برخی عبارتند از: اینکه نیت او نیک باشد و هدفش بیان احکام خدا برای مردم، و از کسانی نباشد که شریعت الهی را تبدیل می‌کنند، و باید در علم شرعی ماهر باشد و آنرا خوب فرا گرفته باشد. و باید رفتار و اخلاق مردم و عادت و انحرافات و مقاصد آنها را بداند، تا از روی آگاهی فتوا بددهد، و باید بردار و شکیبا باشد و در صادر کردن احکام شتاب نورزد، و این موارد قضایای بسیاری مهمی است.

و باید دانست که افتاء بر چند نوع است:

نوع اول: افتاء خالی از اجتهاد، و این از باب اخبار خالص است، به این صورت که از عالم سوالی پرسیده شود و او براساس آنچه از قرآن و سنت می‌داند پاسخ دهد، به عنوان مثال سوال کننده از او پرسد و به او بگوید: بزرگترین آیه در کتاب خدا چیست؟ و عالم بگوید: آیه کرسی، چون پیامبر ﷺ گفته است.

دوم: فتوایی که همراه با اجتهاد باشد، یعنی عالم برای استبطاط حکم شرعی اجتهاد کند، و این نیز به دو نوع است:

نوع اول: آنچه علم اصول فقه نامیده می‌شود یعنی احکام شرعی با قرآن و سنت و اجماع معلوم و مشخص‌اند، و مجتهد آن احکام را بر این واقعه تطبیق می‌دهد، در این صورت مفتی باید این وضعیت و حالت را بداند و آنگاه این حکم را بر آن تطبیق دهد، و این در مورد اموری است که قرآن و سنت به روشنی بر آن دلالت می‌کند، و وظیفه مفتی این است که واقعه ر درست بفهمد تا حکم را بر آن تطبیق دهد.

نوع دوم: از انواع اجتهاد این است که حکم شرعی که مجتهد برای این واقعه می‌خواهد برایش معلوم و روشن نیست، بنابراین نیازمند است ت در دله جستجو کند و اجتهد نماید تا حکم را استخراج کند، و بعد از آن حکم را بر آن واقعه اعمال کند، و همان‌طور که می‌دانید علماء برای مفتی دو شرط اساسی مقرر داشته‌اند، یکی شناخت احکام شرعی و این قضیه اجتهادی است همان‌طور که به آن اشاره کردیم.

دوم: فهمیدن آنچه روی داده و شناخت کامل واقعه‌ای که روی داده است، تا فتوای و حکم او براساس تصور روشنی انجام شود، پس اول باید حکم شرعیس متصور باشد و در مرحله دوم باید واقعه و رویداد درست فهمیده شود. بعد از آن مرحله اجرای عملی می‌آید که سوّمین مرحله مار است، بنابراین کسانی که می‌خواهند مردم را از عقیده شریعت با چنین راهکارهایی منحرف کنند، و می‌خواهند کارها به اهل آن ارجاع نشود و افراد عامی غیرمجتهد و غیرعالیم به آن بپردازنند، فاقد شرایطی هستند که ذکر کردیم، و آنچه در پیش گرفته‌اند راه و روش اشتباھی است که باید متوجه آن باشیم، و سکولاریست‌ها و غیره همین روش را در پیش گرفته‌اند، تا قضیه برداشت نصوص قرآن و سنت را برای همه آزاد بگذارند و هر کس هر چه می‌خواهد در مورد آن بگوید و به دلخواه خود فتوا بدهد، و قطعاً اگر چنین باشد اوضاع و امور به آرزا و دیدگاههایی مبدل می‌شود که از شریعت دور خواهند بود، و حال آنکه خداوند متعال می‌فرماید:

مَا هَذِهِ الْأَوْعَادُ؟ إِنَّمَا هُوَ حِلٌّ لِّلْمُؤْمِنِينَ

هر گاه در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و رستاخیز ایمان دارید.»

دوستان و برادران! این بود خلاصه منهج سلف رحمهم الله در منابع فراغتی، و این بود شیوه آنها در مورد شیوه استدلال احکام شرعی.

از خداوند مکتعال مسئلت می‌نمایم که به ما بینش دینی عطا کند و ما را در راستای آنچه مورد پسند اوست توفيق دهد و ما را از خطای و لغش‌ها مصون بدارد و گناهن ما را بیامرزد.



پرسش‌ها

ضوابط گفتگو درباره مسائل عقیدتی

سوال: ما معتقدیم در مورد مسائل اصولی جایی برای گفتگو و مناقشه نیست، اما بعضی از سکولاریست‌ها می‌گویند: باید در مورد آن مناقشه و بحث شود. و از این استدلال می‌کنند که علمای سلف همچون ابن تیمیه و غیره رحمهم الله تعالی در مورد آن مناظره می‌کرده‌اند، لطفاً راهنمایی کنید؟

پاسخ: گفتگو انواع مختلفی دارد، نوع اول گفتگویی است که بین علماء انجام می‌شود، و این قضیه فکر می‌کنم روشن است، که علماء مجتهد جمع می‌شود و با یکدیگر گفتگو می‌کنند و دلایل را مورد بررسی قرار می‌دهند، و اگر بر یک رأی اتفاق کنند که خوبه، و گرنه هر کسی رأی خود را براساس دلیل آن خواهد داشت، و در تاریخ اسلام بحث‌ها و سخنرانی‌های علمی بین علماء مسلمین انجام می‌شده است. نوع دوم: گفتگو و مناقشه با اهل باطل برای رد کردن افکار آنها، یعنی عالم و دعوتگر می‌آید تا با آنها مناقشه و گفتگو کند تا گمراهی اشان را بیان کند، و شیخ‌الاسلام ابن تیمیه همین کار را می‌کرد، و عبد‌العزیز مکی کنانی نیز چنین نمود وقتی معتزله با او بحث و مناقشه کردند، و این گفتگو و مناقشه‌ای است که دعوتگر آن را انجام می‌دهد تا روش کند که آنچه به آن دعوت می‌دهد حق است و بیان دارد که طرف مخالف منحرف است.

اما نوعی گفتگو و مناقشه هست که اهل باطل به آن فرمی خوانند، و هدفشان این است که ما قضایا و آنچه از مسلمات است را در معرض مناقشه و گفتگوی قرار دهیم، به عنوان مثل می‌گویید: چرا در این مورد مناقشه و گفتگو نکنیم که آیا به شریعت اسلامی استناد کنیم یا به آن استناد نورزیم؟

آیا استناد به شریعت اسلامی و اجرای آن قضیه‌ای است که درباره آن مناقشه شود؟! آیا اعتماد و استناد به قرآن و سنت در مسائل عقیدتی قضیه‌ای است که باید در مورد آن گفتگو و مناقشه شود؟!

آیا باید ملحدان را در اعلام الحادشان باید تائید کرد و موضوع ارتداد در فقه اسلامی را باید بست و بگوئیم هر کسی می‌خواهد کمونیست باشد، و این کارها را به خاطر گفتگو کنیم؟!

نه، این ممکن نیست، و کسانی که به گفتگو فرا می‌خوانند منظورشان گفتگوی شرعی که انواع آنرا ذکر کردیم نیست، و بلکه آنها گفتگویی می‌خواهند که بواسیله آن به هدفی برسند، به هدف رسیدن گفتگو یعنی چه؟ یعنی اینکه هدف من و هدف شما گفتگو است، از این رو شما ملزم به پذیرفتن نظریه من نیستی و من هم ملزم به پیروی از نظریه شما نیستم، فقط موضوع را مطرح می‌کنیم و در مورد آن گفتگو می‌کنیم، و هر کسی که آنچه می‌خواهد همان را می‌پذیرد. و این قضیه خطرناکی است، و معنایش این است که هر کسی هر چه می‌خواهد می‌تواند طرح کند و بگوید می‌خواهم گفتگو کنم، پس چنین مناقشه و گفتگویی با آن مناقشه و گفتگو شرعی متفاوت است، چون گفتگو طبق نظر اینها یعنی اینکه همه آرا و افکار آزادانه مورد مناقشه قرار گیرند، در صورتی که روش و راه سلف رحمةم الله این است که امور قطعی جایی برای گفتگو در آن نیست و هر کس با آن مخالفت ورزد مورد بازخواست قرار خواهد گرفت.

فهم سکولاریست‌ها از نصوص

سوال: استاد بزرگوار! شما اشاره کردی که سکولاریست‌ها می‌خواهند به قرآن و سنت مراجعه کنند، اما می‌خواهند قرآن و سنت را آنگونه که می‌خواهند بفهمند، و مراجعه به قرآن و سنت براساس فهم سلف صالح را نمی‌پذیرند، آیا در این مورد صادق هستند؟ و آیا می‌شود برای تاویل نصوص از آنها مثالی ارائه شود؟

پاسخ: اینکه صادق هستند یا نه، این را خداوند می‌داند، و ما فقط اندیشه آنها را مورد محکمه قرار می‌دهیم و می‌گوئیم اینها می‌خواهند با این کار شریعت اسلامی را ملغی کنند، و همان‌طور که می‌دانید اگر ما بیائیم و نصوص قرآن و سنت را بدون آنچه سلف

بر آن اجماع کرده‌اند و فهمیده‌اند، مورد تمسک و بررسی قراردهیم این کار به هرج و مرج بزرگی خواهد انجامید، و می‌دانید که گاهی انسان نصوص را می‌شنود و ممکن است از آن برداشتی کند و چیزی بفهمد، و صوفیان و باطنیه که وارد تاویل شدند قضیه همین بود که هر چه از قرآن و سنت می‌فهمیدند می‌گفتند فهم ما درست است، و شما هر چه از آن برداشت کردی و فهمیدی درست است،

و راضی می آید و می گوید معنی فرموده الهی که می فرماید: ﴿۲۷﴾ ﴿ا! شَكَرَ لِمَنْ وَحْدَهُ﴾ & حَمْدٌ لِلّٰهِ الْعَظِيمِ (البقرة/٢٧) «الله به شما دستور می-

دهد (برای آشکار شدن راز قتل) گاوی ذبح کنید.»

منظور از گاو عائشه □ است، آیا چنین برداشت و فهمی درست است؟!

طغیان و سرکشی کرده است.» پروردگارش، او را در وادی پاک «طوی» ندا داد. یه ... به سوی فرعون برو که او حکم حکم حکم (حکم حکم حکم) (النazuات ۱۷-۱۸) «آنگاه که

اینگونه تفسیر می‌کند که فرعون یعنی قلب شما، یعنی خداوند به موسی دستور نداد
که به فرعون طاغوت و حاکم مصر این را بگوید.

پس این سخن که هر فهم و برداشتی از قرآن و سنت صحیح است، رهگذری است که سکولاریست‌ها می‌خواهند، ولی نصوص شرعی با فهم سلف مورد صیانت قرار گرفته‌اند، و سلف صالح در بهترین قرن‌ها می‌زیسته‌اند و آنان راه و روش رسول اکرم □ را در پیش گرفته‌اند، پس ما وقتی از سلف سخن می‌گوئیم دو قضیه را مدنظر داریم، یکی موضوع منهج و راه و روش، یعنی هر کسی راه و روشی را در پیش بگیرد که رسول اکرم □ و صحابه‌اش برآن بوده‌اند از سلف است.

دوم: موضوع زمانی است، یعنی مردم قرن‌هایی که برتری آن بیان شده سلف نامیده می‌شوند، چون رسول اکرم ﷺ به خوب بودن و برتر بودن مردم آن قرون گواهی داده است.

و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند اما راه و روش آنان را در پیش گرفته‌اند نیز از سلف به‌شمار می‌آیند، و مرجع علماء روش سلف و آنچه که در این برده زمانی خجسته و برتر بوده، می‌باشد، برده‌ای که رسول اکرم ﷺ در مورد آن می‌فرماید: (بهترین قرن‌ها قرن من است، و سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند، و سپس کسانی که بعد از آنها خواهند آمد).

رابطه قیاس با منابع تشریع

سوال: لطفاً در مورد قیاس و ارتباط آن با منابع تشریع توضیح دهید، و همچنین بفرمایید آیا ولی امری که عالم نیست می‌تواند درباره مسئله‌ای حکم کند؟

پاسخ: قیاس را علماً اینگونه تعریف کرده‌اند که قیاس یعنی الحال فرع به اصلی به‌خاطر علت و سبی که در آن مشترک هستند، و قیاس همان‌طور که قبلًاً گفتیم به دو نوع است: جلی که تحقیق المناط نامیده می‌شود، و این محقق نمودن تطبیق و اجرای حکم شرعی است، یعنی وقتی خداوند متعال می‌گوید: **احم حم حم حم حم حم**

﴿حَمْ حَمْ حَمْ﴾ (نساء/۹۲) «فقط آزاد کردن یک بردگی مومن بر عهده‌ی قاتل است»

منظور از رقبه فردی است که شما می‌خواهی آزادش کنی، این را قیس جلی می‌نامند و هیچ کسی منکر آن نیست؛ چون هر کسی احکام را بر محل و مواضع آن باید اجرا کند.

نوع دوم: این است که شم مسئله‌ای را با مسئله‌ای دیگر ملحق کنید، به عنوان مثال می‌گویی: شراب مست‌کننده و حرام است، و آنگاه وقتی می‌بینی که نبیذ مست‌کننده است آنرا به شراب ملحق می‌کنی چون علت که مست‌کننده بودن است در آن یافت می‌شود، و در نهایت هر دو حکم حرمت می‌گیرند، و اینگونه فرع یعنی نبیذ را به اصل

که شرب است ملحق کردنی چون علت در هر دو یک چیز است و در نتیجه هر دو یک حکم دارند که حرمت است، در مورد حرمت نبیذ در قرآن و سنت نصی نیامده و عالم با قیاس به حرمت آن نتیجه گیری کرده است. اما مورد بخش ودم سوال که آیا حاکم می‌تواند طبق نظر خود حمن کند؟ می‌گوئیم هیچ حاکمی حق ندارد در مورد مسئله‌ای که از قرآن و سنت دلیلی دارد طبق نظریه خود حکم کند، و حکم و داوری از آن خدا و رسول است.

حکم کسی که وفات یافته و عقیده صحیح به او نرسیده است

سوال: حکم کسی که وفات یافته و عقیده صحیح یا اسلام به او نرسیده باشد، یا اگر رسیده نادرست به او رسیده چیست؟

پاسخ: کسانی که عقیده به آنها نرسیده و در دوران جاهلیتی بوده‌اند که فترت نامیده می‌شود (فترت به فاصله بین بیامبران گفته می‌شود) حکم اینها معروف است، و علماء در مورد اهل فترت که شریعت به آنها نرسیده اختلاف کرده‌اند، و این اختلاف در مورد آخرت آنهاست، در دنیا به وضعیتی که داشته‌اند براساس آن در موردان حکم می‌شود اگر بتپرست بوده‌اند مشرک می‌باشند و اگر دینی نداشته‌اند کافر شمرده می‌شوند، اما آیا در آخرت معدور خواهند بود؟ علماء در این مورد اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند از اهل بهشت هستند و بعضی گفته‌اند جهنمی هستند، و بعضی آنها را فاسق شمرده‌اند، و قول راجح این است که آنها روز قیامت امتحان می‌شوند، همان‌طور که در حدیث آمده است، برایشان آتش افروخته می‌شود و امر می‌شوند که وارد آن شوند، هر کسی از خدا اطاعت کند وارد آن شد از اهل بهشت خواهد بود، و هر کسی نافرمانی کند از اهل دوزخ خواهد بود.

اما در مورد کسی که دین به صورت انحرافی به او رسیده است، این به تفصیل بیشتر نیاز دارد. چون کسی که دین به او رسیده اگر به صورت واقعی به او رسیده اما همراه با تحریف است، مانند سران ضلالت از قبیل یهود و نصارا و ملحدان و مشرکان، گرچه

دین خدا به آنها می‌رسد اما آن را تحریف می‌کنند و می‌گویند این دین درستی نیست، این دین به فلن چیز دستور می‌دهد... به فلن کار دستور می‌دهد... و پیروانشان را از پیروی دین متغیر و گریزان می‌کنند، اگر رسالت به این‌ها رسیده باشد و از آن اعراض کنند کافر بهشمار می‌آینند.